

در دفتر کتب کتابخانه ملی و اسناد ملی ایران

شماره ۱۵۷۸۳۲

ثبت گنجینه

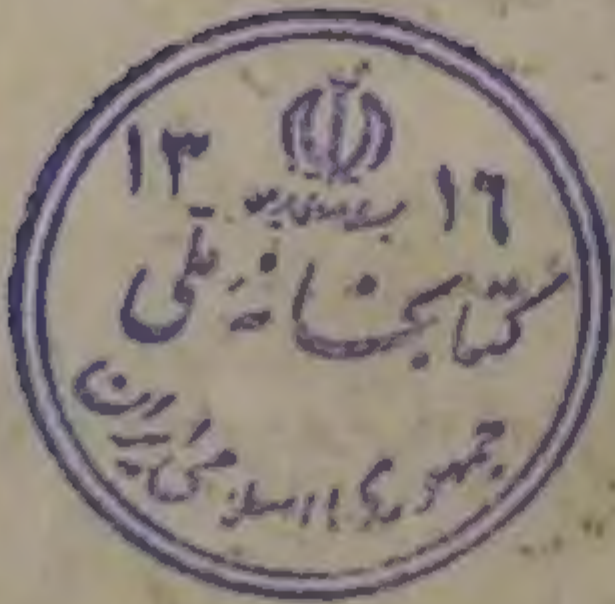
رسالة در باره سلطان عباس

نورعاشه ۱۳۳۵ قمری

دکتر عبدالله الهادیری

(۸۲۱)

نسخه ۵



کتابخانه ملی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله والصلوة على رسول الله وآله خلفاء الله أنسأ
 معك قال الله تعالى وَلَسْأَلُوكُم بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ
 وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّالِحِينَ
 الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
 رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ
 وَهُمْ الْمُهْتَدُونَ خداوند قسم میخورد که البته مبتلا میکنم شما را
 چیزی از ترس و گرسنگی و کم شدن مالها بفساد تجارتها مثلاً و کمی جانها
 مردنها و کشته شدن و خوریزها و کمی ثمرات مثلاً بفساد زراعتها
 بشارت بده صبرکنندهگان را آنچنان کسانی که اگر مصیبتی بآنها برسد
 بگویند بزبان حال و قال ما امحض برای خدا هستیم و بعد اما از خدا بوده
 و هستی و مرجع ما خدا خواهد بود برآن بزرگواران میباشد درودها و
 رحمت پروردگارشان و آنانند راه یافته و بمقصود رسیده همانان
 زان طوور این مراتب عمومی پیدا کرد و غالب بنی نوع انسان گرفتار
 جنس این ابتداستند ولی انصاف باید داد که استحقاق این بلا یا را
 دارند ما اصابت کردیم من مصیبتی فیما کبتا ^و بکم و یغفوا

عن کثیر



عن کثیر غالب فرنگیان حق شناس جان افراط و در حریت نمود
بودند که آشکارا انکار حق و حقیقت می نمودند و چنان به هوش شده بودند
که طبیعت بعقل و هوش را موجد کارخانه عقل و هوش می پنداشته
دروغ و فجور و خیانت را موافق با شرع سیاست دانسته معمول به آنها
در راستی و پاکی و امانت را مخالف شرع سیاست پنداشته ترک می کردند
و چون سرمایه ریاست و سیاست باطله بید و تزویر بود ظاهر سازی و شوا
زیبی می نمودند مثلا اگر خشتی از خانه همسایه بخانه آنها می افتاد ظاهر آراء
نموده اعلان می کردند که یکجست از خانه همسایه بدون خلاف نظام و قاعده
لکن اگر تمام خانه را ممکن باشد اشغال کنند صاحب نموده میگویند حق
سیاست همین است اگر از هوای مملکت صاحب قوتی عبور کنند
معذرت خواسته جبران میکنند ولی در زمین مملکت ضعیفی همه قسم
تأخیر و تاخیر نموده هر چه صغفاء فریاد کنند و استغاثه نمایند بر تنه می خورند
افزوده میگویند و ابطاحه داریم شکر خدا را که در این عصر نورانی
حجاب ظلم برداشته شد و مافی الضمیر اهل تزویر آشکار گشت شایسته
در این کشمکش و انقلاب جمعی هوشیار شوند و بقیع پروری هوای نفس
و طبیعت افسار گسیخته بر خورند و قوه عاقله را حکم سازند و چون از آن

عقول جزئیة بالعیان متفاوت و مختلف است باید صاحب عقل کلی
که رافع اختلاف است پیدا کنند و موازنه مابین تمام قوانین دول و
ملل بنمایند آنوقت مرتبة قانون اسلام بر همه قوانین از روی انصاف
معلوم خواهد شد این حال فرمایان اما صاحبان ملل و محل مخصوصا
غالب مستحلیین اسلام چنان در تقلید فرمایان زیاده روی کردند که بسا
از آداب و عادت ترک گفته بلکه استنزاه متعبدین نمودند و از آنجا که
شراب و اقصاء و ترک اسراف و تقیر و افراط و تفریط است این
نادانان بحکم الجاهل اما مفرط او مفرط هر مجموعی تشکیل دادند
تنک مجامع انسانیست شد و بر اساسی بنا نهادند او هنر من
بیت العنکبوت گردید مثلا در محلی که حافظین حقوق ملت
دولت باید رفیت افراشوند اولین شرط محافظت است که جامع
بین وحدت و کثرت و معنی و صورت و ظاهر و باطن و بیچاره
دارای مذمت سیاست تمدن و تمدن هر دو باشد که باین دو قوه
بتواند جامع افراد گردد و مانع مداخله اغیار شود ولی متاسفانه
غالب آنها که در این مجامع وارد شدند و اکثریت جاهلست بطبیع
یا تهدید آنها را برگزید یا چنان متعبد پسند باید بر صورت بودند که

جز و قوف بر طواهر از قبیل از مخرج ادا کردن حروف و مذاقه در
مسائل شستن اسافل مقام غالی از علم نداشتند و ابداً بقوانین
سیاسیه و حقوق بین الملل و سرعت فهم حیل‌های خارجه و داخله
در تقاضا و بیانات آنها که برودی مقصده اصلی آنها را بفهمند و
جوگیری کنند و حفظ روابط حسنه که راه بهانه جویی آنها را به بنده
آشنا و آگاه نمودند و یا فی الجمله بقوانین آشنا بودند لکن چنان
افراط در آزادی طلبی و بی مبالاتی داشتند که ابداً اعتنا با اصول
مذهب و آداب ملت نداشتند و باعث آشکار شدن ملایمی و
منایگی گشته معظم ملیین را از خود منترج نمودند و اگر اقل قلیلی
جامعیت داشتند مغلوب اکثریت بودند این بود که کاری از
پیش نبردند بلکه موجب خجالت آشنایان منصف شده و مستوجب
طعن بیگانگان متکلف گردیدند و بیک حکم اساسی که مضمون
جان و مال و عرض مردم از تعرض باشد نتوانستند اجرا کنند بلکه
برعکس بجان و مال و عرض و ناموس یکدیگر تعدی نموده از زحمات
و زبان همه گیر سلامت ندارند لا اقل مضمون المسلم من سلم
المسلمون من بد و لسانیه رفتار کنند که از زمره مسلمین خارج




نگرند آخرای بیکالان که لفظ آزادی را در زبان ساخته اند مگر
 نمیدانند که اکثریت با مفهاند و ظالمان است هنوز که مجازات
 در مملکت نیست خائنین همین پسند آزاد را در دست گرفته اند
 بمظلومان میکنند هنوز که نمانی برای کوفته اندان ندارید چگونه گرا
 آزاد میکنند هنوز که نظیه کاملی ندارید چگونه دزد و قاتل را آزاد
 میکنند چه با اشخاص محترم که از بیضی مملکت مقتول شده اند
 که قرنهای بگذرد و مثل آنها پیدا نشود به بینید از تمام اعضا و اجزای
 اگر یک زبانی آزاد کرد و چه رفتنه و فساد پیدا میشود و چه زبانی
 سرخ سر بر باد میدهد و چه رطنه بر مصادد امور زده میشود که
 از کار افسرده کردند و کناره جونی نمایند راست است انسان قاتل
 فعال خیر خواه ملت در دولت نباید بهیچ دزد کسی خوشحال و
 مخزون گردد و باید مجنون و ارعاشق بلی ملت و وطن بوده زبان حال بگوید
 من نخواهم آفرین هیچ کس مخ من دشنام بلی باد و بس
 ولی چون فعالیت این اشخاص بدوجه کمال نیست و این مذاکرات
 مانع پیشرفت کار میشود قهر افسرده و دل سرد میشوند و با افسردگی
 قوت حال کار باقی نماند بشوقی کوه را بجوان زبان کند

فسرده خار تواند ز پاکند این است که زبان درازی دبی ادبی جز
 ضرر حاصلی ندارد . بی ادب تنهانه خود را داشت بد بلکه
 آتش در همه آفاق زد زبان بی ادب آزاد آفر داد آزادی ضد نافو
 خواهد داد و باب مفاعله خواهد گشت و چنان موجب انفعال گردد که
 نافو قش متصور نشود زبان دراز با هر کس که فقیر است میخکند و از کام
 بردن می افتد فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحِلَّ عَلَيْهِ بَلْهَثٌ
 أَوْ تَرَكَهُ بَلْهَثٌ پس غدی جان صرافست قلب دشمن
 در ویش نبود غیر کلب سگ بهاره حمله بر پکین کند تا تواند خیم
 بر مسکین زند چنانکه مشهور است که سگان کوی بر فقراء که با من
 ندرس دارند حمله میکنند ولی اگر آن درندگان بندگان پکین حمله
 میکنند آو خ از این آدم صور تان که دنیا که شتگان هم از آزار زبان
 آزاد نیستند مولوی فرموده خربطی ناگاه از خر خانه سر بردن آورد
 چون طعانه کاین سخن بپست است یعنی مثنوی قصه پیغمبر است
 پیروی از همه محروم تر خفاش بود که غدی آفتابش بود جانی
 دیگر میفرماید ای بریده آن لب و خلق و زبان که کند تف سوی ماه
 آسمان سوی گردون تف نیابد پس کی تف بر ویش باز گردد

ولی داعی تفرین نمیکند بلکه هر یک غم دست و پنجه میاش است که چرا
 سنگهاشان مالش است آن سگی که میگزید گویم دعا که نادین خو
 دار باش ای خدا این سگان را هم درین اندیشه آور تا گردند از
 خلاق سنگبار لکن انصاف میطلبم از خدا خواهیم ما انصاف را
 معنی انصاف قلب صاف را خداوند انصافی باین مردم عیب بیند
 که بعالم غیب آشنایند که عیب دان از غیب دان یوئی نبرد چه
 خوش فرمود حواجه علیه الرحمه یارب آن راه خود بین که بحر غیب نده
 و در آینه ادراک انداز راستی اگر طالب صادقی در شتاب
 یاشد که می میدهد بسیاری از کسانی که نام درویشی بخور بسته اند و غریبه
 و سیکاری و تکیه و بیعاری کاری ندارند باید او را قنیه نمود که اینها
 متلبس لباس درویشی هستند و درویش حقیقی نیستند بلکه بدنام کنند
 کونای چندی بزرگان در بیان فقر راستی میفرمایند درویش کسی بود که
 جان می بخشد درویش کسی نیست که نان میخواهد

فقیرم من ولیکن فی فقری که گردد در بدر از عشق لوتی
 برای قبر جان لوت خوارم بایده چو جلا دان برونی وجود
 ظاهر تا چندینی که اطلبهاست اندر برک تویی * این بنده

در لایحه سابقه خود که بطبع رسیده فی الجمله شرح داده ام که فقرا^{را}
 وقت کار و بیکار کاری از هر صاحب کارند چنانکه در زمان صفوی^{سابقین}
 که از احفاد جناب شیخ صفی الدین اردبیلی بودند جنبشی فرمودند
 بقوت عارفان با صفا و سالکان با وفا شمشیر کشیده معاندین را
 محذول نموده روانی تازه بایران دادند و ملت اثنی عشریه را که سا^{ها}
 در محمود تقیه بود ظاهر فرمودند و کلاه دوازده ترک را که علامت اشنا
 عشرت بود شعار سپاخته دولت ایران را بتابعیت ولایت
 افتخار و وسعت دادند در آن ولایات بنام بندگی شاه ولایت
 سکه بر زر زدند الحق بخواست خدا فقرا و درویشا زانستی عظیم بر^{مین}
 لافین است که به فتح بسینی نمودند و تا قیامت ابواب نیکامی
 بر خود گشودند این کار نمونه از کار مدانی و اطاعت فقرا بود تا ظاهر
 میان و بخیران نگویند که اصحاب صنف مردمان بیکاره و رحمت
 باره اند و وجود آنها در عالم بیفایده میباشد زیرا که هیچ امری بگا
 میرفت نیکند مگر بهمت مردمان از خود که نشسته و فقرا را از
 ابتدای سلوک تربیت بنفعی و خودخواهی و اطاعت امر الهی^{نمی} بنمایند
 و بزبان حال میگویند که مرا ساغر کنی سپا غر شوم و مرا 

کنی خنجر شوم من چو کلکم در میان اصبعین نیستم در صف طاعت
 بین من میان بزم تو گردان چو جامم گه رزم تو ساقی چون
 ستانم همیشه سرخوشم فرقی نباشد اگر من جان دهم یا جان
 ستانم آنچ و مخصوصاً در بستان التیاضه مرقوم فرموده اند که
 در طریقه حقه ترک کسب کار نبوده چونکه انسانی تا در این عالم است
 محتاج است به چیز خوردن و پوشیدن و پکن و این چیز
 داین هر سه از یکی از پسته کار حاصل میشود اول دزدی دانه
 دارد و شاید بکمر تبه اش شامل حال عوام فریبان بشود چون بکبد
 و تر ویر از مردم چیزی بگیرند مانند دزدانی هستند که در خلوت چیزی
 میزدند و قوم کدانی و آنهم مراتب دارد و مراتبش را مردمان
 باهوش متفقدن سوم کسب آنهم مراتب دارد البته دزدی
 و کدانی هر دو در ذمه هستند و صاحبان اخلاق حسنه معقول نیست
 رذالت کنند پس باید کسب نمود البته غالب از فقر از حاجت
 و غیر هم از طریقه مرضیه حضرت برهان الواصلین و سلطان
 العارفین آقای حاج ملا سلطان محمد خابدی الملقب سلطان
 علی شاه طاب ثراه مسبوقند که آن شهریار عالی مقام در بیخود

آدم بن کسب کار را تقرب باهل ذکر نیاورند بلکه مستلزم کشیدن زبان را
 چون بالاخره بیکار میگشت از معاشرتش اظهار از جبار میفرمودند و
 غالباً حادثی که انسان را مجبور ^{می} در کسب حلال می نمود بطریق موطنه
 و نصیحت مذاکره میفرمودند مثل آنکه میفرمودند کسی بجدت یکی از
 معصومین عرض کرد که چندی است مشغول عبارت شده ام فرمود
 بظاهر واسطه روزی تو کیست عرض کرد برادری دارم کسب
 میکند و خرج برآمیده فرمودند برادر تو براتب از نوعا بهتراست
 چون حدیث روی شمس الدین رسید شمس چارم آسمان سر در کشید
 واجب آمد چونکه بروم نام او شرح کردن رمزی از انعام او
 این نفس جان دامنم برافته است بوی پیران یوسف یافته است
 کز برای حق صحبت سالها بازگور رمزی از ان خوشحالها
 آن بزرگوار پاهای متادیه در بنیه غافلین و تربیت سالکین و
 تادیب آنها با آداب شریعت ممتدسه و جامعیت بین وحدت و
 کثرت و معنی و صورت و منع مردم از تنبلی و بیکاری و جمع
 ذکر باری با کسب بازاری یعنی دست بکار و دل بیارداشتن و
 مفاد رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله شدن

داشتغال با نظام معاد و معاش و حفظ هر دو جهت فرمودن کمال
 اهتمام داشتند و مواظبت تامه در وظایف طاعات عبادت
 می نمودند که زبان معیت ایشان و بستگان ایشان از حاصل ذرع
 و باغشان می بوده در علوم رابطه بمعاد استاد بودند ^{اصول} فقه و
 مقدمات آنرا در نجف شرف نزد اساتید علماء اعلام کثرت ایشان
 تحصیل فرموده و حکمت و کلام را خدمت ملاذ اککماء المتألهین
 آقای حاج ملا مادی سبزواری اعلی الله مقامه تکمیل فرموده بود
 کتاب مستطاب تفسیر بیان السعادة که بهترین تفاسیر است از
 تألیفات ایشان است و دلیل روشنی بر احاطه مصنف آن
 بحکمه علوم است و کتب مفیده دیگر از آن بزرگوار یادگار است
 مثل سعادت نامه و مجمع السعادات و ولایت نامه و تنبیه
 التائبین و شرح کلمات بابا طاهره بغارسی که مجموع اینها
 مطبوع شده و بشاره المؤمنین و شرح کلمات بابا بکر
 که هنوز بطبع نرسیده و در ولایت نامه مختصری از آداب
 مملکت داریرا که سر مشق شهریار است مرقوم فرموده اند و بحا
 از بهقتار سال در دنیا راستی و در پستی و خیرخواهی و در سواد

بحال خلق زندگانی فرموده اند و هیچگاه راضی باذیت کسی
 نشده بلکه نسبت بمستی حتی الامکان عفو و احسان میفرمودند
 و بواسطه آنحضرت اینست تا آنکه در آنصفحات که محل اقامت
 آنجناب بود برقرار بود لکن مثنی آشوب طلب لازم نبود
 کفران نعمت نموده در سال هزار و سیصد و بیست و هفت
 از هجرت نبویه در سحر شب بیست و ششم ربیع الاول مثل نیمه
 شبی بسنگام سحر آن جناب را بدرجه رفیعۀ شهادت رسانند
 و همه مؤمنین و صالحین را سوگواری و داغدار نمودند و در آن
 بدبختی را بر روی مردم گشودند الحال شب سال دهم شهادت
 آنحضرت است که آثار آشوب و ناامنی و پستی و گرانانی در
 ایران بلکه غالب بلدان نمایان است و باقتضا رجوع آن
 حضرت با آن لقب عالی بعالم غیب گویا مصداق اقدار
 و تقوید در ایران از عالم شهادت برداشته شده و جماعت
 مختلفه خود سر مصداق کارگشته بهوای نفس خود فعالیث
 گردیدند و اعداء اسلام بانواع و اقسام متعدده تعذبات
 فاشه نمودند اللهم انا نشکوا لیک فقد نبینا

صلواتك عليه واله وعقبه ولبناتنا وكثرة عدونا
 وقلة عددنا وشدة الفتن بنا وظاهر الزمان
 علينا فصل على محمد واله واعنا على ذلك بفتح
 منك تعجله وبضئ تكشفه ونصر نغزه وسلطان
 حق تظهره ورحمة منك تجليناها وعافية مناسك
 تلبنناها برحمتك يا ارحم الراحمين شكر خدا را كه داش
 مخصوص كذا نه آنحضرت حضرت قطب العارفين لاتی حاج ملا
 الملقب به نور علی شاه ثانی دام ظلّه العالی كه پاهای دراز
 حیوة خورشان ایشان را بجا نشینی و خلافت فرموده بودند امر
 تربیت سالکین را بکف کفایت گرفته بنورانیت آنحضرت حق و
 باطل از یکدیگر ممتاز گشته بلکه در این عصر نورانی کمونات ضمیمه
 علی و نخل آشکارا گردیده یوم تبلی التبر اثر شده معلوم شد كه آنها
 كه خود را مجتهد عدالت بنامیدند سرمنشا ظلم بودند و آنها كه خود را
 حامی ضعیفا قلمداد نموده بودند مامی و پایمال كننده آن بیچارگان
 هستند از خداوند نشان توفیق راستی و درستی و امانت و صفا
 و وفا برای همه مسلمین خواستیم و اعلاء كلمه اسلام و اعتدال

ایران را اولین مقصد عالی خود بنام الله تعالی
 فی دولة کریمه تعزیهها الاسلام واهله وندل بها
 التفیق واهله وتجعلنا منها من الذعاه الی طاعتك
 والقاده الی سبیلک وترزقنا بها کرامه الدنیا
 والاخره وصلى الله على محمد واله الطاهرين
 حرره العبد عبد الله المازندرانی الحائري بن
 الشيخ المازندرانی طاب ثراه

حرره الفقير سمير المازندرانی

في شهر ربيع
 ١٢٢٦



